

وحدت ملی و امنیت داخلی در افغانستان

داکتر محمد امین مبلغ*

چکیده

امنیت داخلی و وحدت ملی، دو پدیدهٔ سیاسی- اجتماعی سرنوشت‌ساز در هر کشوری است. در کشورهای توسعه‌نیافتهٔ چندقومی، تأمین وحدت ملی از راه تقویت مؤلفه‌های امنیت داخلی و بالعکس، راهبرد مؤثر و مناسبی است که تحقق آن مستلزم شناسایی ریشه‌های بحران، عوامل واگرایی و روش‌های علاج آن است. دستیابی به چنین هدفی راجع به کشور چندقومی و جامعهٔ سنتی افغانستان، از رهگذر پاسخ به این پرسش قابل پیگیری است که اساساً مشکل امنیت داخلی در افغانستان ناشی از چه کاستی‌های درونی بوده و ثبات داخلی و وحدت ملی بر پایهٔ چه مؤلفه‌هایی می‌توان سامان گیرد؟ این تحقیق، به «شش» محور از آسیب‌های امنیت داخلی و «هشت» عنصر از مؤلفه‌های آن، در دو گروه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، تمرکز نموده است. این تحقیق می‌کوشد نشان دهد که علاوه بر ثبوت رابطهٔ تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل میان آسیب‌ها و مؤلفه‌های امنیت داخلی، بسیاری از مؤلفه‌های امنیت داخلی با وحدت ملی نیز دارای رابطهٔ تأثیرپذیری و هم‌سرنوشت‌اند. از این جهت، مهم‌ترین پیامد منفی نارسایی‌های امنیت داخلی، اختلال در روند شکل‌گیری وحدت ملی و تخریب آن است. بر

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

این اساس، یکی از راه‌کارهای تأمین و تحکیم وحدت ملی، اجتناب از آسیب‌های امنیت داخلی و تقویت عناصر ثبات داخلی است.

واژگان کلیدی: امنیت داخلی، وحدت ملی، مؤلفه‌های امنیت، آسیب‌های امنیت.

مقدمه

وحدت ملی مفهوم شناخته‌شده در ادبیات سیاسی دوران معاصر است که پیدایش آن، همزاد با دولت‌های ملی است. «وحدت ملی» بیانگر یک وضعیت خاص سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر ارکان اجتماعی یک «دولت ملی» است، که مهم‌ترین شاخص آن شکل‌گیری و تعمیم احساس پیوند هم‌زیستی مبتنی بر روحیه همدلی و همیاری و تعلق خاطر اعضای یک ملت نسبت به همدیگر است. وجود و یا فقدان این وضعیت، ریشه در فعل و انفعالات متعدد در لایه‌های مختلف اجتماعی و یا رفتار و تصمیمات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مهم در روابط داخلی اعضاء و اجزای یک ملت و نظام حاکم بر آن‌ها دارد. وحدت ملی جزو زیربنایی‌ترین مؤلفه‌ها و الزامات تداوم حیات دولت‌های ملی و شرط اساسی رشد، توسعه و ثبات داخلی به شمار می‌رود؛ لذا شناخت ابعاد، مؤلفه‌ها، چالش‌ها، فرصت‌ها و تهدیدهای آن از اهمیت بسزایی برخوردار است. وحدت ملی در افغانستان، بیش از هر کشوری، ملازم با امنیت داخلی است؛ تحقق یکی منوط به وجود دیگری است. امنیت که یکی از خواست‌های غریزی یا شبه‌غریزی موجودات زنده و انسان است، دارای ابعاد و سطوح مختلفی است که یکی از سطوح آن امنیت داخلی دولت‌های ملی است. هر جامعه و گروه انسانی؛ به خصوص دولت‌های ملی، در بقاء و پیشرفت‌شان شدیداً نیازمند وجود این سطح از امنیت‌اند.

امنیت داخلی همانند بسیاری از مقولات و پدیده‌های اجتماعی دیگر، با انواعی از آفت‌ها، تهدیدات و آسیب‌ها مواجه خواهد شد. پیش‌شرط اجتناب از این آفت، شناخت مؤلفه‌ها و آسیب‌های امنیت است. یکی از رویکردهای مهم مطالعات امنیت؛ به خصوص در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، نگاه درون‌نگر به مسائل امنیتی است. در این نوع مطالعات، نقش عناصر

درونی تأثیرگذار بر امنیت و وحدت یک مجموعه و توجه به آسیب‌پذیری‌های یک کشور، اولویت می‌یابد.

این مقاله با توجه به اهمیت دو متغیر امنیت داخلی و همبستگی ملی در افغانستان، در پاسخ به این پرسش شکل می‌گیرد که چه نسبت و پیوند میان وحدت ملی و امنیت داخلی برقرار بوده، وحدت ملی چه رابطه‌ای با عناصر امنیت داخلی دارد؟ از آنجا که فرضیه تحقیق بر هم‌پیوندی دو متغیر یادشده استوار است، مباحث امنیت داخلی در برگیرنده چالش‌ها، فرصت‌ها و عوامل دخیل در وحدت ملی تلقی می‌گردد؛ لذا عمده مباحث این تحقیق، به بررسی آسیب‌ها و مؤلفه‌های امنیت داخلی افغانستان اختصاص می‌یابد.

افغانستان معاصر به لحاظ نقص در شاخص‌های امنیت و به دلیل ضعف مؤلفه‌های همبستگی ملی، در زمره بی‌ثبات‌ترین کشورهای جهان قرار می‌گیرد. قطع نظر از تأثیرگذاری عوامل بیرونی و به اصطلاح، تهدیدهای امنیتی، شناسایی دقیق ضعف‌ها و کاستی‌های داخلی که موجب اختلال در عملکرد مؤلفه‌های امنیت و باعث چالش‌های امنیتی و تشدید اختلافات در این کشور می‌گردد، حائز اهمیت است؛ از این رو، بازشناسی موانع داخلی تأمین امنیت برای کشورهای توسعه‌نیافته و جوامع دچار اختلاف و تشخیص راهبرد تأمین آن، دارای اهمیت مضاعف است.

تأسیس ۱۳۹۴

این تحقیق با هدف دستیابی به راهکارهای ترمیم، تحکیم و صیانت از وحدت ملی و تقویت پدیده اجتماعی ملازم با وحدت ملی؛ یعنی امنیت داخلی، به بازشناسی راهبردهای تأمین امنیت داخلی و شناسایی عوامل تخریب امنیت داخلی جامعه بحران‌زده افغانستان، در سه بخش سامان می‌یابد. پس از بحث مفهوم‌شناسی، به بررسی مؤلفه‌ها و آسیب‌های امنیت داخلی پرداخته و با تمرکز بر مناسبات مؤلفه‌ها و آسیب‌های امنیت داخلی، رابطه و تأثیر آسیب‌ها را بر وحدت ملی نیز مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌دهد. چارچوب تحلیل در این پژوهش، «رهیافت امنیت داخلی» برگرفته از نظریه‌های امنیت، با تکیه بر روش «تحلیل ثانوی»^۱، است.

۱. روش تحلیل ثانوی یک شیوه تحلیل خاصی است که پژوهش از یک موضوع نسبتاً عام برخوردار بوده؛ اما در ارائه و تحلیل اجزای آن از دیدگاه و یافته‌های متنوع دیگران استفاده و به آن اکتفا می‌شود. گاهی عمده امتیاز و نوآوری شاخص در استفاده از این‌گونه تحلیل، به ارائه دسته‌بندی‌های جدید و تطبیق آن بر مصادیق معین محدود خواهد شد.

۱. مفاهیم اساسی تحقیق

۱-۱. وحدت ملی

وحدت ملی یا (National Unity)، اشتراک همهٔ افراد در آمال و مقاصد است؛ به قسمی که به منزلهٔ مجموعهٔ واحدی به شمار آیند. به تعبیر دیگر، وحدت ملی به این معنا است که مردمان یک کشور؛ از نژادها، زبان‌ها، اقوام و مذاهب مختلف همیشه متحد بوده و وطن را حفظ نمایند (ر.ک: آقابخشی ۱۳۷۹: ۳۸۱-۳۸۲). از وحدت ملی گاهی به همبستگی و اتحاد ملی نیز یاد می‌شود. گرچه مفهوم وحدت و همبستگی ملی در علوم سیاسی و اجتماعی دارای پیشینه و سابقه است؛ اما در مقام تعریف؛ همانند سایر مفاهیم و اصطلاحات علوم انسانی، به سادگی قابل تعریف نیست و از ویژگی سهل و ممتنع بودن برخوردار است؛ بنابراین، لازم است برای نیل به یک درک و برداشت مشترک از این مفهوم، که یک واژهٔ مرکب از تک‌واژه‌های ملی و وحدت است، ابتدا به بررسی تک‌واژه‌های این مرکب اقدام گردد.

ملت یا (Nation)، به دسته و مجموعه افراد انسانی گفته می‌شود که در یک سرزمین و خاک معین سکونت اختیار کرده و از حیث تاریخ و سوابق، تاریخ تقریباً یکسان و آداب و رسوم و منافع تقریباً واحد و زبان مشترک دارند؛ یا دارای وحدت در عناصری هستند؛ به طوری که این وحدت برای افراد، چنان طرز فکر و تاریخ مشترک ایجاد کند، که پیوند هم‌زیستی بین آن‌ها را پدید آورد (ر.ک: جمال‌زاده و میاح، ۱۳۸۲: ۸۴؛ دهخدا، ۱۳۸۳: ۱۳/۱۸۹۹۸).

برخی در تعریف «قوم» که ریشه و پایهٔ دیگر برای فهم و درک مفهوم ملی است، با یک تفاوت معنادار نسبت به آنچه از دهخدا در مورد «ملت» نقل شد، چنین آورده است: قوم عبارت است از: یک جمعیت انسانی مشخص، با یک افسانهٔ اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسؤولیت (ر.ک: اسمیت، ۱۳۷۷: ۱۸۸-۱۸۶). در این تعریف تقریباً تصریح می‌شود که در تحقق هویت یک ملت، صرفاً عقیده و یا حتی افسانهٔ نیاکان مشترک کافی است و برخلاف

آنچه در ناسیونالیسم مطرح است، در تشکیل یک ملت، به وحدت نژادی و اشتراک در میراث ژنتیکی نیازی نیست. توجه به این نکته در پاسخ به برخی مشکل تراشی‌ها در امکان وحدت قومی اقوام مختلف در افغانستان بسیار حائز اهمیت و امیدوارکننده است. از نگاه «آنتونی اسمیت»، عناصر فرهنگی ملت‌ساز نیز گسترده است، تا جایی که در برگیرنده لباس، غذا، موسیقی، حرفه‌ها، معماری، هم‌چنین مقررات، آداب، رسوم و نهادهای اجتماعی نیز می‌شود. آنگاه در رتبه بعد از این عناصر ملیت یا قوم، عناصر دیگری؛ چون: پیوند با یک سرزمین معین و مشخص و همبستگی و وحدت منافع قرار دارد که با اجتماع این مجموعه عناصر و مؤلفه‌ها، شالوده ملیت شکل می‌گیرد.

برخی گفته‌اند همبستگی در فرهنگ علوم سیاسی عبارت است از: «همکاری و اشتراک مساعی افراد جامعه (ملی یا بین‌المللی) برای مرفه‌تر و مترقی‌تر ساختن زندگی و مقاومت در برابر ستم، تعدی و تجاوز». (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۴۰۲). تعریف پیشنهادی ما از «وحدت ملی» یا همبستگی ملی عبارت است از: «شکوفایی خصلت هم‌بستگی، هم‌پذیری، همدلی و همیاری میان شهروندان یک کشور و اعضای یک ملت، توأم با هم‌سویی آنان جهت ارتقاء سطح زندگی، دستیابی به پیشرفت همه‌جانبه، اهتمام جمعی برای صیانت از منافع، سرمایه‌ها و آرمان‌های مشترک ملی، از گزند خطرات داخلی و تهدیدات خارجی». در جوامع اسلامی علاوه بر این، عنصر مهم دیگری به نام «حس اخوت اسلامی» نیز جزو مؤلفه‌های اساسی وحدت ملی به شمار می‌رود.

۲-۱. امنیت

امنیت یا (Security) در اصطلاح به معنای تضمین ایمنی، مصونیت از تعرض و تصرف اجباری و دورماندن از مخاطرات و تعدیات به حقوق و آزادی‌های مشروع و به معنای وجود اطمینان به سلامت تن و جان، مال و ناموس است. (آقابخشی، ۱۳۷۹: ۵۲۷) واژه امنیت در لغت از ریشه «امن» و به معنای آرامش و اطمینان است. این واژه حاکی از وضعیت آسوده‌خاطر بودن فردی و یا آرامش در زندگی اجتماعی است که

در برابر آن، حالت خوف، نگرانی و دلهره می‌باشد. در آیه ۵۵ سوره نور چنین آمده است: «وَلْيَبْذُلْنَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (سوره نور: ۵۵) «و خوف و ترس آن‌ها (مؤمنان و صالحان) را به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد».

ماهیت امنیت، یک وضعیت و حالت دو وجهی است که هم مشتمل بر جنبه ایجابی احساس آرامش است و هم جنبه سلبی عدم خوف و رهایی از دلهره. در اصطلاح نیز تعریف‌ها و دیدگاه‌های مختلف و متعدد پیرامون امنیت، تقریباً بر محور همین دو جنبه ایجابی و سلبی نهفته در ذات پدیده امنیت، شکل گرفته است؛ لذا همه دیدگاه‌ها به دو رویکرد ایجابی و رویکرد سلبی امنیت دسته‌بندی می‌شوند که بر اساس همین دو جریان اصلی در مطالعات امنیتی، دست کم دو گونه تعریف از امنیت وجود دارد.

الف) در گفتمان سلبی امنیت که رایج‌تر از ایجابی آن است، تعریف امنیت از راه مقایسه و ارزیابی آن با عامل تهدید صورت می‌گیرد. در این تعریف، امنیت، حاکی از احساسی است که در برابر تهدید و در مقایسه با خطر، منجر به آرامش گردد (ر. ک: علوی فر، ۱۳۸۵: ۲۰). حال این آرامش ممکن است ناشی از نبود منبع تهدید باشد و یا دست‌آورد توانایی دفع تهدیدها باشد. پس هرگاه فرد یا گروه انسانی از وجود نوعی تهدید، احساس عدم آرامش داشته باشد، می‌توان گفت امنیت وی به خطر افتاده است؛ بنابراین، برای شناخت «امنیت» باید آن را در تقابل و مقایسه با «تهدید» ارزیابی نمود.

ب) در گفتمان ایجابی امنیت، بر وضعیت درونی سیستم یا فرد و جامعه تمرکز می‌گردد. در این رویکرد، بر اساس نتایج به دست‌آمده از ارزیابی نسبت میان داشته‌ها و خواسته‌های فرد یا گروه، وضعیت امنیتی آن ارزیابی و تعیین می‌گردد که اگر بین خواسته‌ها و داشته‌ها نسبت تعادل برقرار باشد، به نشانه وجود رضایت‌مندی وضعیت فرد یا جامعه بهره‌مند از امنیت تلقی می‌شود. و اگر نه، به فقدان امنیت حکم خواهد شد. پس امنیت در این دیدگاه، همزاد با رضایت‌مندی است که خود محصول تعادل درونی داشته‌ها و خواسته‌ها است. بر اساس این دیدگاه، خطر تهدیدها مطلق نیستند؛ بلکه حتی منبع تهدید بیرونی نیز تنها

در صورتی خطر امنیتی محسوب می‌شود که فرد یا جامعه مرجع، از تعادل درونی مناسب برخوردار نباشند؛ اما مادامی که رضایت‌مندی ناشی از وضعیت متعادل بین خواسته‌ها و داشته‌ها در یک کشور و جامعه‌ای به وفور وجود داشته باشد، هیچ آسیب و تهدیدی به فعلیت نخواهد رسید.

باید توجه داشت که شاخصه اصلی گفتمان ایجابی، تغییر یافتن اولویت‌ها است؛ به این معنا که گرچه تهدید در درجه نخست اهمیت قرار ندارد؛ اما بر مبنای همین جریان نیز، نیم‌نگاهی به تهدیدات وجود دارد؛ بنابراین، روش ما در این پژوهش، پذیرش یک نگاه دو سویه و ترکیبی است که از اهتمام به تلفیقی از تجویزهای هر دو گفتمان شکل می‌گیرد؛ هم «برون‌نگری» و هم «درون‌نگری» را برای شناسایی عوامل و آسیب‌های امنیت داخلی مد نظر خواهیم داشت.

۳-۱. امنیت داخلی

امنیت داخلی مفهومی است که بر یک بخش و یک بعد از ابعاد امنیت ملی به کار می‌رود. در این نگاه، مطالعات امنیتی، چالش‌ها و مسائل مربوط به امنیت، با رویکرد آسیب‌های درونی مرجع امنیت، مورد توجه قرار می‌گیرد. این گونه خاص از امنیت، اکثراً در تمایز با امنیت خارجی شناخته می‌شود که در این نگاه، اگر مرجع امنیت را حکومت در نظر بگیریم، آنگاه یکی از آسیب‌های شناخته‌شده در امنیت داخلی، چالش‌های ناشی از گسل‌های اجتماعی و نژادی، بحران مشروعیت و یا فعالیت گروه‌هایی خواهد بود که اقتدار دولت را پذیرا نیستند. این در حالی است که امنیت خارجی در این فرض، مربوط به تهدیدات ناشی از دولت‌های دیگر و بازیگران بیرونی است.

با توجه به این‌که تعریف مدون و مورد وفاق از امنیت داخلی مشاهده نمی‌شود، تعاریف ذیل برای «امنیت داخلی» و ترسیم «قلمرو مطالعاتی آن» پیشنهاد می‌گردد:

«امنیت داخلی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، اجزای سیستم اجتماعی؛ مانند شهروندان و حکومت، برای برخورداری از کلیه حقوق، مزایا و فرصت‌های قانونی، شرعی و

عرفی خویش با آسیب‌ها و موانع هدف‌مند، انسانی و درون‌سیستمی روبه‌رو نباشند».

«مطالعات امنیت داخلی، ناظر به همه کاستی‌ها و نارسایی‌هایی با منشأ درونی در هریک از ابعاد سیاسی، فرهنگی، حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، اداری و نظامی یک کشور در چارچوب مرزهای ملی است».

یکی از سطوح و ابعاد نزدیک و همسو با امنیت داخلی، امنیت ملی است. امنیت ملی: یا (National Security)، آن عرصه از سیاست است که در آن یک کشور مستقل از خود در برابر حمله نظامی بیگانه یا در برابر ارباب ناشی از احتمال وقوع چنین حمله‌ای، دفاع می‌کند (لیپست و همکاران، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۴۰). تعبیر دیگر از امنیت ملی، امکان استفاده از منافع ملی بدون درگیر شدن با دشمن خارجی و بدون نیاز به قربانی کردن، یا صرف نظر نمودن از منافع عمومی کشور است (علوی‌فر، ۱۳۸۵: ۲۰-۲۱). امنیت ملی به یک معنای عام، شامل خط مشی‌های دفاعی و صیانتی در کلیه عرصه‌های نظامی و غیر نظامی یک دولت است که برای بیمه کردن ظرفیت کامل خود، جهت بقا و اعمال نفوذ و به انجام رسانیدن اهداف داخلی و بین‌المللی خود اتخاذ می‌کند (ر.ک: اخوان کاظمی، ۱۳۸۵: ۲۷).

مقسم امنیت داخلی، ترکیبی از قلمرو و عوامل امنیت است که از هردو نظر، محدود به موضوعات و مسائل داخلی و آسیب‌های درونی یک کشور است. امنیت از حیث «هدف» و «قلمرو»، به دو دسته داخلی و خارجی سطح‌بندی می‌شود (ر.ک: جهان‌بزرگی، ۱۳۸۸: ۷۵)؛ بنابراین، امنیت داخلی یک نوع نگاه تقیید یافته است که به لحاظ اهداف و قلمرو، امنیت را محدود به آسیب‌های داخلی و یا نسبت به تهدیدهای برآمده از ریشه‌های درونی تحلیل می‌نماید.

۴-۱. آسیب

معنای آسیب، نقیصه، کاستی و یا بحران نهفته در درون سیستم است، که موجب تولید چالش و باعث به خطراتادن آن می‌گردد. ضعف و آسیب‌پذیری یا (Vulnerability) به عامل درونی، کالبدی، ساختاری یا اجتماعی و اقتصادی اطلاق کرده‌اند که در برابر یک عامل

خطرآفرین امکان دارد خسارت ببیند، ویران و یا نابود گردد (ر. ک: آقابخشی، ۱۳۷۹: ۶۲۷). در بحث امنیت داخلی، آسیب‌پذیری‌های ناشی از نقطه‌ضعف‌های مزمن یک جامعه و کشور مطرح است که ساختارها، امکانات و توانایی‌ها، قادر به حل و پاسخ‌گویی به آن‌ها نیستند. در بحث امنیت، آسیب‌پذیری‌ها، وجه داخلی ناامنی است و تهدیدها وجه خارجی آن؛ لذا آقای بوزان می‌گوید: «سیاست امنیت ملی می‌تواند روی مسائل داخلی متمرکز بوده و در پی کاهش آسیب‌پذیری‌های دولت باشد، یا بر مسائل خارجی تمرکز داشته و از طریق منابع ذی‌ربط در صدد کاهش تهدید خارجی باشد» (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۳۶).

مفهوم آسیب را در قیاس با مفهوم تهدید، بهتر می‌توان شناخت. تهدید را در لغت، با مفهوم خطر، بحران و ریسک، مترادف می‌دانند و به بیم‌دادن، ترساندن و عقوبت‌دادن معنا کرده‌اند؛ اما در کاربرد مصطلح، مشارالیه تهدید، خطر و بحران ناشی از عوامل بیرونی است؛ ولی مشارالیه آسیب، کاستی و آفت ناشی از عوامل درونی است. البته تهدید، در کاربرد تسامحی، بر مطلق خطر و بحران، چه با منشأ داخلی و یا خارجی، به کار می‌رود.

۲. مؤلفه‌های امنیت داخلی

بنیاد اندیشه

امنیت پدیده‌ای است که با مؤلفه‌های خود شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد. امنیت داخلی نیز از منابع خاصی حاصل می‌شود که شناخت این منابع بسیار اهمیت دارد. منظور از مؤلفه‌های یک پدیده، عناصر و منابع آن است که پدیده خاصی مانند امنیت را تولید می‌کند. شناخت مؤلفه‌های امنیت باعث می‌گردد که بتوان امنیت را در جامعه ایجاد و تقویت نمود. شناخت و تشخیص مؤلفه‌ها یا عناصر پدیدآورنده یک پدیده اجتماعی گامی مهم در راستای تقویت و یا رفع نارسایی‌ها و سامان‌بخشیدن به پدیده است. در بحث امنیت داخلی نیز برای رفع چالش‌های امنیتی و یا تقویت امنیت موجود از راه حمایت و تقویت عناصر دخیل در آن، شناسایی مؤلفه‌ها، ضریب موفقیت را بالا می‌برد؛ از این رو، لازم است به مؤلفه‌ها و عناصر کلیدی امنیت داخلی با تأکید بر افغانستان توجه گردد.

با توجه به تعریف و ارتباط امنیت داخلی با امنیت ملی، امنیت اجتماعی و امنیت فردی، در

بسیاری موارد، مؤلفه‌های امنیت داخلی با مؤلفه‌های دیگر ابعاد و سطوح امنیت؛ به خصوص امنیت ملی و امنیت اجتماعی، هم‌پوشانی و اشتراک دارند؛ لذا مرزبندی بین آن‌ها آسان نبوده و نیازی هم به تفکیک کامل و مرزبندی میان آن‌ها نیست. امنیت ملی و داخلی دارای ابعاد گسترده و متعدد است که منحصر به امنیت نظامی نمی‌گردد؛ بلکه در عین اعتقاد به تقدم و اهمیت این بعد، امنیت ملی دارای ابعاد بیش‌تری است؛ به قسمی که دربرگیرنده زمام‌داری سیاسی، قدرت اقتصادی، نوآوری تکنولوژیک، حیات ایدئولوژیک و غیره است (ر. ک: برژنيسکی، ۱۳۶۹: ۳).

ملاک تشخیص مؤلفه‌ها، توجه به تنوع تهدیدات است که به رغم کثرت انواع آن، تهدیدها به چند دسته قابل انسجام‌اند: تهدیدات فیزیکی یا جسمی (درد، صدمه و مرگ)، تهدیدات اقتصادی (تصرف یا تخریب اموال، عدم دسترسی به کار یا منابع) و تهدیدات نسبت به حقوق (زندانی شدن، از بین رفتن آزادی‌های عادی و مدنی) همراه با تهدیدات موقعیت یا وضعیت (پوزیشن)؛ مانند (تنزل رتبه، تحقیر در انظار عامه)؛ البته در این دسته‌بندی، اقسام تهدیدات نسبت به همدیگر حالت بسته ندارند؛ بلکه گاهی هم‌پوشی و تداخل نیز دارند (ر. ک: بوزان، ۱۳۷۸: ۵۴). با این نگاه، موارد زیر را به دلیل برجستگی نقش آن در امنیت داخلی، از مؤلفه‌های امنیت داخلی بر شمرده، که در این تحقیق، مجموع مؤلفه‌های امنیت داخلی، در دو دسته مؤلفه‌های «نرم‌افزاری» و «سخت‌افزاری» سامان‌دهی و بررسی می‌شوند.

۲-۱. مؤلفه‌های نرم‌افزاری

منظور آن دسته از منابع و عناصر امنیت‌ساز است که اولاً و بالذات نیازمند اقدام خشن و سخت نظامی و انتظامی نیست؛ بلکه با اقدام سیاسی، حقوقی و فرهنگی قابل تحقق و تقویت‌اند.

۲-۱-۱. احترام به قوانین و هنجارها

این مؤلفه بیش‌تر بر رعایت جنبه‌های حقوقی و فرهنگی امنیت دلالت دارد. که در این دسته از عناصر سازنده امنیت، آسودگی خیال شهروندان از استبداد قضایی، اجحاف اداری،

نقض قوانین و مقررات ملی و بین‌المللی، تعرض به فرهنگ و هنجارهای مورد احترام شهروندان و جامعه مطرح است. بر اساس این مؤلفه، در کشور چندقومی افغانستان، پرهیز از اقدامات خودسرانه و خلاف مقررات و قوانین و یا بی‌احترامی به هنجارها و عنعنات ملی، قومی و مذهبی همه یا بخشی از اقوام و طوایف کشور، باعث ثبات و آرامش می‌شود؛ چنان‌که بی‌توجهی نسبت به این امور و اقدام به رفتارهای خودسرانه، خلاف موازین و هنجارها، موجب تشویش و ناآرامی در سطح فردی، اجتماعی، گروهی، قومی و ملی خواهد شد.

بی‌ثباتی، نگرانی و دلهره‌های ناشی از این عامل - ولو با تحریک و جهت‌دهی منبع بیرونی صورت گیرد - ریشه در نقص مؤلفه‌های داخلی داشته و لذا جزو ناامنی‌های داخلی و چالشی با ماهیت درون‌سیستمی تلقی خواهد شد. تفاوت نمی‌کند که هنجارشکنی از سوی حکومت و اجزای قوه حاکم صورت گیرد و یا از سوی افراد، گروه‌ها و یا اقوام بر علیه همدیگر باشد. افغانستان کشور آکنده از اقوام و عنعنات رنگارنگ است، که به حق رنگین‌کمانی از اقوام و خرده‌فرهنگ‌هاست، که در کنار هم زیست می‌کنند. در چنین سرزمینی، اهمیت «احترام به قانون و هنجارهای فرهنگی»، از آن جهت است که «آرمان سیاسی» و یا علت وجودی یک کشور بودن و یک دولت داشتن، با این که رکن اساسی همگرایی اجتماعی و گام نخست ملت‌سازی به شمار می‌آید، ولی در افغانستان جنگ‌زده و چند قومی، این رکن اساسی امنیت و ثبات، بسیار تضعیف شده و در معرض آسیب‌ها و تهدیدهای جدی قرار گرفته؛ بلکه بارها تا مرز نابودی نیز پیشرفته است. اصولاً مؤلفه‌های هویت ملی و عناصر یک‌پارچه‌ساز آن در افغانستان، بسیار شکننده و نازک شکل گرفته است؛ به خصوص این که در طی جنگ‌ها و مناقشات دهه‌های اخیر، این عناصر به شدت خدشه‌دار و تضعیف نیز گردیده و ترک برداشته است؛ لذا قوانین اساسی و مدنی اخیر کشور که به اجماع اکثریت پدید آمده‌اند، تنها میثاق مشترک می‌باشند که اجرای صحیح و احترام به آن می‌تواند کشتی شکسته و طوفان‌دیده «هویت ملی» و «وحدت ملی» را به ساحل نجات عبور دهد. علاوه بر آن، اهتمام به مشترکات فرهنگی که دین مشترک در رأس آن است و توجه به افتخارات تاریخی و در کنار آن، مبحث اخلاقی و حقوقی احترام به خرده‌فرهنگ‌ها، آداب، رسوم، معتقدات و هنجارهای

مورد احترام همه اقوام کشور، تقریباً تنها سرمایه اجتماعی است که می‌تواند به حیث یک ضریب ایدئولوژیک، مانع از واگرایی‌های شتابنده گردیده و باعث حفظ و تقویت ثبات لرزان و نوپای کشور شود.

در بیان تعریف و اهمیت جایگاه عناصر هویت‌بخش ملی گفته‌اند: «شاخص و یا شاخص‌های معرف هویت ملی و ملیت هر کشوری را علت وجودی آن کشور می‌نامند. بدیهی است شاخص‌هایی می‌توانند مورد قبول همگانی در یک کشور قرار گیرند که بین تمامی مردم آن، مشترک باشند و هرچه وجوه اشتراک زیادتر باشند، علت وجودی، از کارایی و اثربخشی بیش‌تری در یک پارچه‌سازی ملی برخوردار می‌گردد» (تهامی، ۱۳۸۶: ۶۶).

بیش‌ترین نقش برای یک پارچه‌سازی اقوام مختلف افغانستان، باید به مؤلفه احترام به قوانین و هنجارها داده شود؛ هرچه این مؤلفه عینیت بیش‌تر یافته و به خوبی مورد اهتمام و احترام گذاشته شود، آرامش و امنیت از ناحیه درونی کشور بهتر تأمین و تضمین خواهد شد. یکی از آثار احترام به قانون، همان اطمینان خاطر است که در بعد امنیت قضایی، مورد توجه است. در باب امنیت قضایی گفته‌اند: «اطمینان خاطر در فضای عمومی جامعه از این‌که قانون و قواعد حقوقی و انواع قراردادهای خصوصی اشخاص به هر قیمت، قانونی اجرا خواهد شد» (اخوان کاظمی، ۱۳۸۵: ۴۰).

۲-۱-۲. عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی

این مؤلفه اشاره به کنش امنیتی قدرت حاکم، احزاب و جریان‌های سیاسی است که اگر پایبندی و تقیدشان را نسبت به حفاظت و حراست از حدود عدالت اجتماعی و حقوق شهروندان عملی سازند، امنیت و آرامش فردی و جمعی به دست می‌آید. نهادینه‌شدن فرهنگ عدالت‌گرایی و احترام به مساوات و حقوق شهروندی، نشانه پایداری ثبات داخلی یک جامعه است. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا بسیاری از بی‌ثباتی‌ها، ریشه در نارضایتی‌های اجتماعی دارد. بی‌توجهی به عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی، باعث نارضایتی وسیع و سبب واگرایی و ناامنی‌ها خواهد شد؛ لذا گفته‌اند: «درجه پایبندی حکومت و افراد جامعه به اصول

قانون، عدالت، آزادی و دموکراسی متغیرهای تأثیرگذار بر نیروهای همگرا و واگراست.» (تهامی، ۱۳۸۶: ۸۱).

گذشته از پیامدهای اجتماعی بی‌توجهی به این مؤلفه آرامش‌بخش، نفس‌تعدی به حقوق شهروندی و فقدان عدالت اجتماعی، مایه ناامنی و احساس هراس و دل‌تنگی برای فطرت پاک و عدالت‌طلب انسانی است.

۳-۱-۲. اقتدار و مشروعیت سیاسی حکومت

این مؤلفه برگرفته از همان رعایت و تضمین حقوق سیاسی مردم در بعد امنیت سیاسی و تأمین حقوق اساسی و مدنی است که بر اساس آن بایستی حقوق مردم در مشارکت جهت تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی آن‌ها مورد احترام قرار گیرند. بر اساس دیدگاه ایجابی امنیت، رضایت‌مندی شهروندان مایه امنیت و آرامش در جامعه است. این رضایت‌مندی تنها در سایه مشروعیت به معنای مقبولیت سیاسی نظام حاکم، دست‌یافتنی خواهد شد؛ زیرا نظام مشروع دارای اقتدار مرکزی است که مایه آسودگی خاطر کشور از واگرایی‌ها، شورش‌های محلی، سرپیچی‌ها و طغیان‌گری‌ها خواهد بود.

بنیاد اندیشه

در کنار مشروعیت یک نظام سیاسی، اقتدار آن نیز برای تأمین امنیت داخلی ضروری است؛ زیرا با توجه به عوامل تضادها و مناقشات سیاسی و اجتماعی، که بیش‌تر بر سر تصاحب امتیازات و فرصت‌ها بین افراد و گروه‌ها صورت می‌گیرد، اقتدار مرکزی حکومت، مایه آرامش و ثبات داخلی است. اگر شهروندان یک جامعه به خود واگذاشته شوند، ناامنی پدید می‌آید. به تعبیر بوزان، «افراد منبع اولیه ناامنی یکدیگر هستند» (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۱). و به همین دلیل نیز تشکیل حکومت و نظام سیاسی مقتدر ضرورت می‌یابد.

گزینه اقتدار حکومت، به حیث یک عنصر مهم امنیت و ثبات، در دیدگاه «توماس هابز» به روشنی تجلی یافته است. ایشان وقتی از دورنمای ناهمگونی سیاسی انگلستان قرن هفدهم به وحشت افتاده بود و شاهد دسته‌بندی‌های اجتماعی بود که جامعه او را به فرقه‌ها و احزاب رقیب تقسیم می‌کرد- تقریباً شبیه آنچه در افغانستان فعلی شاهد هستیم- به گونه‌ای

که انگلستان را در آستانه جنگ داخلی و خونریزی‌های ویرانگر می‌دید، وی راه‌حلی که در پاسخ به این بحران ارائه داد، طرح نظام جدید مبتنی بر سر کارآمدن یک نظام آمریت پر قدرت بود تا به گفته معروف ایشان، «از جنگ همه بر ضد همه» جلوگیری کند (ر.ک: اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۱۶۷).

البته هر حکومتی نمی‌تواند فرشته نجات و امنیت‌ساز باشد؛ زیرا گاهی خود حکومت نیز ممکن است تحمیلی و استبدادی باشد که مایه ناامنی برای افراد جامعه می‌گردد؛ لذا از تهدیدات ناشی از حکومت فاسد نیز کسی چشم‌پوشی نمی‌کند. به تعبیر برخی، «دولت، (حکومت) منشأ اصلی تهدید و نیز امنیت افراد است» (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۱). اوج این ناامنی‌های ناشی از استبداد فرمان‌روایان در جایی است که حکومت نامشروع متولد شده باشد؛ در حالی که اگر نظام سیاسی از اقتدار و مشروعیت لازم برای عامه مردم برخوردار باشد، مایه آرامش و ثبات در یک سرزمین خواهد شد؛ بنابراین، آنچه از نظر این پژوهش، عنصر امنیت داخلی به شمار می‌رود، اقتدار حکومت همراه با مشروعیت آن است.

مهم‌ترین وجه عقلایی ضرورت تشکیل حکومت‌های ملی نیز دفاع از جان و امنیت اتباع کشور است؛ ولی اگر حکومت مرکزی از اقتدار کافی برخوردار نباشد و یا از مشروعیت لازم در پیشگاه ملت و یا بخشی از ساکنان کشور بهره‌مند نباشد، همین امر موجب بی‌ثباتی مضاعف و دوسویه از سوی حکومت و شهروندان خواهد شد. در نهایت در هر گوشه کشور، موجی از ناآرامی و ناامنی پدید خواهد آمد.

۴-۱-۲. همگرایی اقوام و اخوت اسلامی

در این‌که وجود این عنصر جزو مؤلفه‌های امنیت داخلی در کشور چندقومی افغانستان به شمار می‌آید، جای تردید نیست. مؤلفه همگرایی از دو بخش عمده تشکیل می‌یابد؛ زیرا همگرایی هم شامل همگرایی میان اقوام و قبایل مختلف کشور می‌شود و هم شامل اخوت اسلامی میان پیروان مذاهب مختلف اسلامی. یکی از توصیه‌های اکید امام علی^(ع) به مالک اشتر توجه به همین مسأله است. حضرت می‌فرماید: مردم دو دسته‌اند یا برادران دینی تو

هستند و یا این که در آفرینش با تو شریک‌اند. «فَأَنتَهُمْ صُنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ج ۱۷ / ۳۰).

بی‌توجهی نسبت به هریک از بخش‌های این عنصر در افغانستان، تا کنون معضلات و ناامنی‌های زیادی را در پی داشته است. اگر به ماهیت و ریشه تجارب تلخ جنگ‌های داخلی در گذشته و تحولات چند دهه اخیر توجه داشته باشیم، رگه‌های از فقدان یکی از دو بخش این عنصر را خواهیم یافت؛ بنابراین، تا هرگاه که پایداری به فرهنگ تعامل ملی و پرهیز از تعصبات نژادی، لسانی و فرقه‌ای در رفتار، کردار و دستور کار دستگاه‌های حکومتی نباشد، یا فرهنگ همگرایی و تعامل مثبت میان اقوام و قبایل کشور حکم‌فرما و نهادینه نشود، نمی‌توان به بهبود امنیت و ثبات داخلی و وحدت ملی کشور چندقومی افغانستان، چندان امیدوار بود.

۱-۲. انصاف و شایسته‌سالاری

در بحث توزیع نقش‌ها و تصدی مسئولیت‌ها، نکات ظریف و حساس نهفته است که در هر جامعه‌ای به خصوص در یک کشور چندقومی، رعایت آن نقش حیاتی دارد. یکی از حساس‌ترین نکات، رعایت شایسته‌گرایی همراه با انصاف‌ورزی و پرهیز از پدیده زشت پارتی‌بازی و قوم‌گرایی است، که به آرامش و ثبات کشورها کمک شایان می‌نماید؛ زیرا فقدان آن، مایه نفاق و نارضایتی‌ها خواهد شد؛ چنان‌که حافظه تاریخی مردم افغانستان وقایع تلخ را به یاد دارد که بسیاری ریشه در بی‌انصافی حاکمان و یا عدم رعایت شایسته‌سالاری در توزیع نقش‌ها و تصرف غاصبانانه مناصب حکومتی داشته است.

آنچه در خصوص افغانستان به صورت ویژه اهمیت دارد، رعایت شایسته‌گرایی همراه با انصاف‌ورزی نسبت به ترکیب جمعیتی اقوام کشور است. شبیه آنچه که امروزه از آن به «دموکراسی انجمنی» یاد می‌شود (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۳۶). در این مدل دموکراسی، یکی از چیزهایی که اهمیت دارد، سهم‌ساختن منصفانه و شایسته مجموعه‌های قومی ناهمگون در ترکیب مدیریتی و سیاسی کشورها و جوامع ناهمگون است؛ به گونه‌ای که در پروسه مشارکت سیاسی و سهم‌شدن همه اقوام کشور، به لحاظ مصالح ملی و امنیتی و

برای تضمین ثبات سیاسی کشور، توزیع نقش‌ها بایستی با رعایت توازن و انصاف همراه با شایسته‌گرایی است. از این جهت برای دستیابی به ثبات پایدار، بایستی در توزیع نقش‌های اجتماعی و پست‌های دولتی، حضور و مشارکت همه اقوام کشور با رعایت انصاف مورد توجه قرار گیرد، که این خود تضمینی برای ثبات و امنیت است.

۶-۱-۲. انکشاف متوازن و بازسازی فراگیر

دستیابی به توسعه یا پیشرفت همه‌جانبه، امروزه در صدر اهداف دولت‌های ملی قرار دارد؛ به گونه‌ای که یکی از معیارهای مهم ارزیابی دولت‌ها، میزان موفقیت‌شان در دستیابی به توسعه است. یکی از تعاریف نسبتاً شایع توسعه، بهبود رشد و گسترش تمام شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی است (ر.ک: قمری، ۱۳۸۴: ۲۵). البته تأثیر و تعامل میان توسعه و امنیت داخلی دو سویه و متقابل است. امنیت، مایه رفاه و پیشرفت یک جامعه است؛ زیرا در شرایط نامنی، بخش عظیمی از تلاش‌ها و توان‌ها صرف رفع خطر شده و از تلاش‌های سازنده اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره باز خواهد ماند؛ لذا موفقیت جوامع بشری در دستیابی به نتایج تلاش‌های علمی، اقتصادی و صنعتی، مرهون برقراری امنیت بوده و بدون آن هیچ دستاورد مثبت در انتظار کشورها نخواهد بود؛ از این رو، بازشناسی موانع داخلی تأمین امنیت کشورهای توسعه‌نیافته و تعیین راهبرد تأمین آن، برای دستیابی به پیشرفت و سرعت‌بخشیدن به روند توسعه، از اهمیت قابل ملاحظه برخوردار است؛ لذا در متون دینی از امنیت به عنوان برترین نعمت یاد می‌شود که معمولاً مردم نسبت به آن قدرناشناسی می‌کنند. از رسول گرامی اسلام (ص) روایت شده است که فرمود: «نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ» (صدوق، ۱۳۶۲: ۱/ ۳۴).

البته آنچه مایه تأمین ثبات و امنیت داخلی می‌شود، مطلق توسعه نیست؛ بلکه توسعه عادلانه، متوازن و فراگیر است که چنین تأثیر مثبتی به همراه خواهد داشت؛ لذا در رابطه با نقش و تأثیر مطلق توسعه بر وحدت ملی و امنیت داخلی، حرف و حدیث‌های فراوان و دیدگاه‌های ضد و نقیض وجود دارد، که این دیدگاه‌ها به سه دسته عمده دسته‌بندی می‌شوند:

۱- منفی‌نگرها، یا دیدگاهی که توسعه را مخل وحدت ملی می‌دانند که باعث پراکندگی اقوام و طوایف و در نهایت موجب بی‌ثباتی می‌شود؛

۲- مثبت‌نگرها، که برای توسعه نقش تقویت‌کننده برای همبستگی ملی و امنیت قائل‌اند؛

۳- دیدگاه بینابینی که نتیجه‌نهایی را به شرایط و نحوه شکل‌گیری و رشد توسعه وا می‌گذارند.

بنابراین، نقش و تأثیر توسعه بر امنیت داخلی اگر عادلانه تحقق یابد، از جهاتی غیر قابل انکار و حائز اهمیت و قابل تأمل و دقت است. اصولاً اهتمام به توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، از جهاتی امروزه جزو وظایف حکومت‌ها می‌باشد. شاید به همین تناسب قلمرو امنیت که حفظ آن جزو وظایف ذاتی دولت‌ها می‌باشد، گسترش یافته و شامل موضوعات متعددی می‌گردد که امروزه قلمرو امنیت، علاوه بر مسائل جانی و مالی، به حوزه‌های متفاوت آزادی، مشارکت سیاسی، تأمین اشتغال و رفاه و حتی بهره‌گیری از اوقات فراغت و برآوردن استعدادها هم کشیده شده است. درست است که ضرورت اساسی تأسیس دولت، استقرار و حفظ امنیت در اجتماع است؛ ولی مسائل امنیت در هر زمانی، معنای خاص داشته است؛ گاه تنها معنای «حفظ جان و سیانت نفس» را داشته (در اندیشه‌های) و زمانی دیگر، «حفظ اموال و دارایی» به معنای آن اضافه شده است (در اندیشه لاک). (ر.ک: اشتراوس، ۱۳۷۳: ۶۲)؛ پس توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، هم خود جزو مسائل امنیتی است و هم از موضوعات تأثیرگذار بر اوضاع امنیتی یک جامعه و کشور می‌باشد که نحوه و میزان این تأثیر بر اساس عادلانه‌بودن و غیر عادلانه‌بودن توسعه در تغییر خواهد بود.

اگر توسعه، متغیر مستقل و امنیت متغیر وابسته در نظر گرفته شود، اقدام به توسعه از آن جهت که معلول تصمیمات سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان اقتصادی کشور است، جزو مؤلفه‌های نرم‌افزاری امنیت محسوب گردیده و مشخصاً از جهت میزان عادلانه‌بودن در بعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، تأثیرات ملموس بر امنیت داخلی خواهد گذاشت.

الف) توسعه سیاسی و مشارکت نظام‌مند و متعادل همه شهروندان و گروه‌ها در قدرت،

باعث ثبات و آرامش در کشور می‌گردد؛ در حالی که بی‌نظمی سیاسی، منبعی از تهدید دولتی بر علیه شهروندان بوده و در نهایت منجر به ناآرامی با منشأ داخلی خواهد شد. یک وجه تهدیدات دولت بر علیه شهروندان، مربوط به تهدید ناشی از بی‌نظمی سیاسی است، تا جایی که گفته‌اند: «در تلاش برای کنترل نهادهای دولتی، تنها گروه اندکی از دولت‌ها توانسته‌اند مکانیسم باثباتی برای انتقال قدرت سیاسی فراهم کنند. در سایر دولت‌ها، کشمکش‌های خشونت‌آمیز بر سر کسب مشاغل و مناصب دولتی، تهدیدات جدی و مستمر در بخش‌هایی از جمعیت را باعث شده است» (بوزان، ۱۳۷۸: ۶۳).

ب) نماد بارز تحقق این مؤلفه امنیتی در بخش توسعه فرهنگی آن است که فرهنگ همگرایی و هم‌پذیری، الفت و مهربانی، به جای فرهنگ خشونت، طرد و تکفیر، در جامعه حاکم گردد. اهمیت این مؤلفه از این حیث است که بسیاری از نزاع‌ها و خشونت‌ها در کشورها و جوامع سنتی مانند افغانستان، ریشه‌های فرهنگی؛ چون: جهل و بی‌سوادی دارد؛ بنابراین، رشد و توسعه تعلیم و تربیت و بالابردن کمی و کیفی سطح سواد و دانش عمومی و ترویج هدف‌مند فرهنگ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در کشور، باعث فراهم‌شدن بستر هم‌زیستی آرام و باثبات همه گروه‌ها و اقوام کشور می‌شود.

ج) توسعه و رشد اقتصادی نیز در صورتی که عادلانه و نسبت به همه مناطق جغرافیایی کشور برابر صورت پذیرد، از بروز بسیاری از خشونت‌ها جلوگیری نموده و نارضایتی‌های ناشی از احساس حقارت، بیکاری، کمبود منابع و مناقشات و ناامنی‌های اجتماعی بر سر امور مادی و برخاسته از فقر را در جامعه کاهش می‌دهد؛ ولی اگر توسعه عادلانه و برابر انجام نشود، موجب بروز نارضایتی و خدشه‌دارشدن امنیت داخلی به مفهوم ایجابی آن که «احساس رضایت‌مندی» است، خواهد شد. در این صورت، رکن مهم امنیت در رویکرد ایجابی که رضایت‌مندی ناشی از وضعیت متعادل بین خواسته‌ها و داشته‌ها در یک کشور و جامعه است، آسیب خواهد دید؛ چنان‌که گفته‌اند: «مشاهده شکاف و توسعه نابرابر از سوی اقلیت‌ها، همواره موجب بروز نارضایتی و تنش بوده است؛ لذا چنین توسعه‌ای نمی‌تواند موجب همبستگی ملی گردد؛ زیرا افراد، به ویژه اقلیت‌های قومی، سودی از تغییر وفاداری

قومی به ملی نصیب‌شان نخواهد شد تا به چنین همبستگی تن در دهند» (قمری، ۱۳۸۴: ۲۶).

در افغانستان ویران‌شده از جنگ که در دههٔ اخیر، پروسهٔ مهمی به نام «بازسازی» با هدف جبران خرابی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ده‌هاساله در حال انجام است، توجه به یک نکتهٔ حساس اهمیت دارد و آن این‌که متولیان امور، مد نظر داشته باشند که رعایت عدالت و توازن در اجرای این پروژه نسبت به همهٔ مناطق کشور، باعث جلب رضایت همگانی گشته و در نهایت به ثبات و آرامش کشور و توسعهٔ متوازن و یک‌دست کمک می‌نماید؛ چنان‌که عدم رعایت توازن و عدالت در انجام بازسازی و یا تخصیص بودجه و اعمال تعصبات منطقه‌ای، قومی و زبانی، مقدمات آسیب‌های امنیتی و حتی خشونت را فراهم خواهد نمود؛ زیرا این کار، به ایجاد و یا تقویت واگرایی آشوب و خشونت سیاسی و تشدید نارضایتی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در یک کشور متکثرااقوام دامن خواهد زد؛ بنابراین، بازسازی، موجب ثبات و آرامش داخلی کشور است؛ اما در صورتی که همراه با رعایت توازن و بهره‌مند از ویژگی فراگیری نسبت به تمام نقاط و ولایات کشور باشد. «آلویین تافلر» در این خصوص به یک نکتهٔ حساس اجتماعی اشاره دارد. وی به اصحاب قدرت متذکر می‌شود که: «به وضع اقلیت‌ها توجه بیش‌تری مبذول دارید، به همهٔ رده‌های اقلیت، از جمله اقلیت‌های خیلی کوچک، آن‌ها هستند که بیش‌تر از همه، الساعه رنج می‌برند [زودرنج هستند] و نیز آنان مهم‌ترین منبع ستیزه‌های بالقوه هستند» (تافلر، ۱۳۶۴: ۲۰۰).

در افغانستان نیز اهتمام به عادلانه‌شدن برنامه‌های توسعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که پس از تحولات ۲۰۰۱ بیش‌تر در قالب بازسازی ظهور یافته است، عنصر مهم است که بر روند امنیت داخلی و بر میزان رضایت‌مندی شهروندان ساکن در مناطق مختلف کشور و بر اقوام گوناگون، تأثیر امنیتی مستقیم و ملموس خواهد داشت.

۲-۲. مؤلفه‌های سخت‌افزاری

۲-۲-۱. اقتدار پلیس و اردوی ملی

پلیس و ارتش افغانستان در دوران مناقشات چند دهه اخیر، آسیب کلی دیده است که این امر منجر به تشدید بی‌ثباتی‌های داخلی و شرارت باندهای تبهکار و گروه‌های مافیایی می‌شود؛ بنابراین، توانمندسازی اردو (ارتش) و پلیس ملی مایه ثبات و امنیت در این خصوص خواهد شد.

به طور کلی در رابطه به نقش امنیت‌ساز مؤلفه نیروهای نظامی و انتظامی گفته می‌شود که: «در مطالعات جدید امنیتی، در برابر تهدیدات ناشی از پارادایم‌های مختلف دولتی، مادون دولت و فرا دولت. ابزارهای مملکتی، من جمله نیروی نظامی در خدمت سیاست‌گذاران است جهت مقابله با تهدیدات و تأمین امنیت؛ لذا گفته می‌شود که باید توجه ویژه به نیروی نظامی شود؛ زیرا بر خلاف گمان عمومی، کاربرد نیروی نظامی در عصر حاضر نه تنها موضوعیت خود را از دست نداده؛ بلکه کاربردهای ویژه و حساسی یافته که بدون آن تأمین امنیت در قالب پارادایم نوین‌دولتی غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ به عنوان مثال: مبارزه با قاچاق مواد مخدر به میزان زیادی هنوز هم به حضور فعال این نیرو در صحنه بستگی دارد. هم‌چنین نیروهای ویژه پلیس برای عملیات در جریان منازعات کم‌شدت و کوچک داخلی، یا مقابله با جنبش‌ها و گروه‌های ضد حکومتی، مانند گذشته مؤثرند و در تأمین امنیت کارساز می‌باشند.» (افتخاری، ۱۳۸۱: ۱۱۳ «روی گودسن» باکمی تغییر و تصرف).

۲-۲-۲. تشدید نظارت و کنترل بر مرزها

با توجه به این‌که بسیاری از بحران‌های داخلی دو دهه اخیر در افغانستان، عمدتاً از ورای مرزهای جنوبی کشور ریشه می‌گرفت، ضرورت این عنصر در صیانت از امنیت داخلی کشور، قابل انکار نیست. بر شاهدان عینی و آگاهان مسائل افغانستان، این مسأله پوشیده نیست که لاقلاً مرزهای جنوب و جنوب‌شرقی که نسبت به سایر مرزهای کشور از حساسیت خاصی نیز برخوردار است، امروزه به یک مرز بین‌المللی بین دو کشور مستقل، چندان شباهتی ندارد؛

زیرا از جانب دولت‌های دو سوی مرز، چندان کنترل و نظارتی بر رفت و شده‌های بی‌قاعده در این مرز وجود ندارد؛ لذا تداوم این وضع نابسامان بر رشد افراط‌گرایی، پدیده قاجاق مواد مخدر، نقل و انتقال سلاح، تردد باندهای خرابکار، تروریسم، مافیا و دیگر مفاسد اجتماعی و امنیتی کمک می‌نماید؛ در حالی که هریک از این جریان‌ها ضد امنیتی، تهدیدی است ویرانگر، برای امنیت فردی، اجتماعی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم و دولت افغانستان.

از این رو، نظارت و کنترل قوی و جدی بر همه مرزهای کشور، موجب تأمین امنیت همه‌جانبه و باعث ثبات و آرامش در داخل کشور و نشانه بارز و مقدمه قریب برای رشد و تقویت امنیت داخلی خواهد بود؛ خصوصاً در کشورهایی؛ مانند افغانستان، که دارای مرزهای مصنوعی و ساخته پرداخته دست پلید استعمارگران است که مع‌الاسف مرز «کشور و ملت» بر هم منطبق نیستند و این مسأله در مرزهای جنوبی کشور در وضع فعلی آن، به دلیل معضل خط دیورند و مشکلات ناشی از آن، از حساسیت بی‌مانند برخوردار می‌باشد. در حالی که نفس وضعیت عدم انطباق مرز کشور و ملت، به باور کارشناسان امنیتی، خود به تنهایی مایه بی‌ثباتی داخلی است، معلوم است که در قضیه مرزهای جنوب و جنوب‌شرقی افغانستان این معضل مضاعف خواهد بود.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۳. آسیب‌های امنیت داخلی

آسیب‌پذیری به مثابه عامل داخلی چالش‌های امنیتی است، که سهم زیادی نیز در ناامنی‌ها ایفا می‌نماید؛ به خصوص در کشورهای جهان سومی که اولاً تعریف و تفسیر امنیت در قالب‌های داخلی و با توجه به ثبات داخلی قرار می‌گیرد. ثانیاً خطرات و چالش‌ها که عنصر اصلی و مفهوم‌ساز امنیت است، بیش‌تر درونی و متوجه ثبات و ماندگاری رژیم‌هاست. به گفته باری بوزان: تفکیک تهدیدها از آسیب‌پذیری‌ها، گویای تقسیم مهمی در سیاست امنیتی است. به عبارت دیگر، سیاست امنیت ملی می‌تواند روی مسائل داخلی متمرکز بوده و در پی کاهش آسیب‌پذیری‌های دولت باشد (ر. ک: بوزان، ۱۳۷۸: ۱۳۶). نتیجه این‌که: توجه به آسیب‌پذیری داخلی کشورهای جهان سومی، بیش از تهدیدهای خارجی آنان حایز اهمیت

است.

برخی چنان آسیب‌های داخلی را پر اهمیت دانسته‌اند که علت اصلی جنگ‌ها و اختلافات در کشورهای جهان سومی را عوامل داخلی و درونی آن‌ها می‌دانند که در نتیجه، عواملی؛ مانند تضاد مذهبی، افراط در نژادگرایی و میزان توانایی یا ضعف حکومت مرکزی، از جمله عوامل اصلی در جنگ‌ها و ناامنی‌های کشورهای جهان سومی به شمار می‌روند (ر.ک: ربیعی، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۷۳).

آسیب‌های داخلی جزو چند دسته عمده از چالش‌ها و منابع تهدید برای امنیت ملی یک کشور است که در دو حوزه، قابل شناسایی‌اند: (۱) تهدیدات داخلی؛ (۲) تهدیدات خارجی. تهدیدات داخلی به امنیت داخلی مربوط است که ناشی از اقداماتی؛ نظیر فساد سیاسی و رفتار جنایی است (ر.ک: گروه مطالعاتی دانشکده امنیت ملی، ۱۳۸۸: ۲۰).

گذشته از فقدان هریک از مؤلفه‌های امنیتی، که پیامد منفی بر امنیت داخلی می‌گذارد، به صورت مشخص آسیب‌ها چند متغیر مهم‌اند که اینک به چند نمونه آن که در مورد افغانستان نیز صادق بوده و بر وحدت ملی نیز تأثیرات منفی دارند، اشاره می‌شود.

۳-۱. بدبینی و خشونت‌های قومی

خشونت یا (Violence) به معنای درشتی‌کردن، رفتار خشم‌آلود و غضب آمده و در اصطلاح، عبارت است از اقدام علیه جسم و جان، شرف، مال و حقوق افراد به طوری که ایجاد ترس نماید. خشونت در تضاد با امنیت است (میاح: ۱۳۸۲: ۴۹). فرانسوا استیرن، خشونت را به معنای استفاده از زور و یا لطمه و آسیب واردنمودن به دیگران می‌داند. (ر.ک: استیرن، ۱۳۸۱: ۱۵-۲۲)؛ بنابراین، برخوردهای خشم‌آلود، اقدامات بدبینانه و درشت رفتاری اقوام بر علیه همدیگر، یا درگیری‌های قومی، مصداق خشونت و یکی از آسیب‌ها و خطرهایی امنیتی است که کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه را از درون تهدید می‌کند؛ ولی این خطر نسبت به کشورهای سنتی و عقب‌مانده‌تر شدیدتر است؛ لذا گفته‌اند: «برخوردهای طایفه‌ای مبتنی بر قرابت‌های قومی، فرقه‌ای، یا قبیله‌ای، یکی از ویژگی‌های

اساسی و بارز جوامع جهان سومی به شمار می‌آیند» (سایق، ۱۳۷۷: ۷۱).

یک اقلیت قومی، یا مذهبی شامل گروهی از مردم است که به لحاظ قومیت، زبان، نژاد، دین و مذهب با اکثریت مسلط مردم کشور متفاوت باشند. چنین گروهی ممکن است مورد تبعیض قرار گیرند و یا احياناً خواستار خودمختاری و یا استقلال باشد. گرچه کم‌تر جایی از جهان است که از نزاع‌های قومی در امان باشد؛ اما کشورهای موسوم به جهان سوم، از این حیث نیز دشواری‌های بیش‌تری دارند؛ به خصوص این‌که خطوط مرزی استعماری در کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز، خود سرچشمه‌های اختلافات قومی در درون کشورهای این مناطق بوده و می‌باشد (ر.ک: روشندل، ۱۳۸۵: ۱۵۸). در مقاطع مختلف تاریخی، همواره گرایش‌ها و تعصبات نژادی یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های رویارویی و بروز جنگ بین جوامع مختلف بوده است؛ مانند فوران احساسات نژادپرستانه فاشیسم در ایتالیا و شاخه نازیسم آلمانی آن در نیمه اول قرن بیستم که از دلایل اصلی جنگ دوم جهانی شد؛ یا جنگ‌های خونین در چندساله اخیر در شبه جزیره بالکان که بیش از هر چیز از تفاوت‌های قومی نشأت می‌گیرد و تفاوت‌های نژادی بین صرب‌ها، کروات‌ها و بوسنیایی‌ها (ر.ک: تهامی، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۲).

بنیاد اندیشه

باری بوزان در بیان منطق تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های «امنیت جامعه‌گانی» (Societal Security) با اشاره به نحوه شکل‌گیری هویت جوامع می‌گوید: «اگر ملتی از ادغام و یک‌پارچگی تعدادی گروه قومی تشکیل شده باشد که حیات ملی هر یک از آن‌ها تاریخیچه جداگانه و قابل بسیج داشته باشد، گسترش عمومی ملت‌گرایی و اندیشه خودگردانی می‌تواند برایش مرگ‌بار باشد» (بوزان و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۹-۲۰۰).

برخوردهای طایفه‌ای مبتنی بر قرابت‌های قومی، فرقه‌ای، یا قبیله‌ای یکی از ویژگی‌های اساسی و بارز جوامع جهان سومی است. با توجه به این مسأله، به لحاظ نظری و تجربی، جدی‌ترین تهدید برای امنیت بسیاری از کشورهای در حال توسعه، ناشی از شکاف‌های عمودی (قومی) است (ر.ک: سایق، ۱۳۷۷: ۷۱-۷۲).

افغانستان نیز از این قاعده مستثنا نبوده؛ بلکه تا کنون شاهد بی‌رحمانه‌ترین خشونت‌های قومی و تا حدودی نیز شاهد خشونت مذهبی به خصوص در اواخر قرن نوزدهم بوده است. خشونت‌های قومی در تاریخ افغانستان، همواره مایه بی‌ثباتی‌ها بوده و گاهی فجایع بزرگ ملی و تاریخی را آفریده است؛ به قسمی که بر سرنوشت تاریخی کشور و وحدت ملی تأثیرات منفی بر جای گذاشته است. گرچه ممکن است در کشورهای پیشرفته، گروه‌های منطقه‌ای، قومی، زبانی و مذهبی، عامل کم‌ترین مناقشات داخلی باشند؛ ولی باز هم موحد ۲۰٪ از جنگ‌های داخلی به شمار آمده‌اند (ر.ک: تدرابرت گر، ۱۳۷۷: ۳۹۹). این در حالی است که قضیه در افغانستان تقریباً به طور کامل فرق می‌کند.

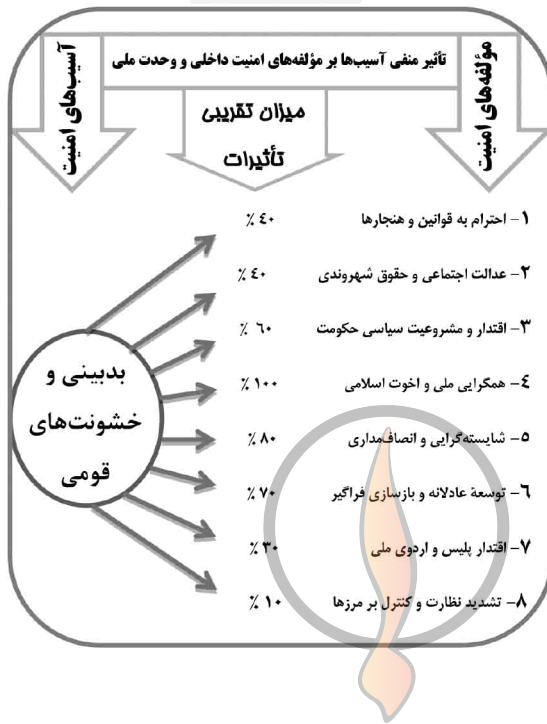
برای ارائه تصویر واضح‌تر از واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی، امنیتی و میزان شکنندگی امنیت و همبستگی ملی در افغانستان و ترسیم تأثیرات آسیب‌های امنیت داخلی بر وحدت ملی و مؤلفه‌های امنیت، از ابزار نمودار و شیوه کمی‌سازی کمک گرفته شد، تا جایگاه وحدت ملی و وضعیت امنیت و ثبات داخلی افغانستان، همراه با ضعف‌ها و چالش‌های آن با توجه به نتایج به دست آمده از روش تطبیق و مقایسه بین آسیب‌ها و مؤلفه‌های امنیت، محسوس‌تر به نمایش درآید.

۲-۳. استبداد و خشونت سیاسی

استبداد یک پدیده زشت است که در گذشته‌های نه‌چندان دور، یک جریان مسلط در عرصه سیاسی غالب کشورها بوده است. در افغانستان نیز این پدیده به صورت خشن و تبعیض‌آمیز، نسبت به برخی طوایف با شدت بیش‌تری وجود داشته است. به طور کلی، جریان استبدادی به قدری آثار منفی ملموس بر وحدت ملی و امنیت شهروندان داشته و دارد، که گویا سرشت حکومت در برخی کشورها جز این، تصور ندارد. به همین جهت است که برخی نظریه‌پردازان امنیت، معتقدند دولت مایه تهدید است:

«اتباع دولت با تهدیدهای بسیاری که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از دولت ناشی می‌گردد، روبه‌رو هستند. تهدیدات ناشی از وضع و اجرای قوانین داخلی؛ تهدیدات ناشی

نمودار شماره ۱



از اقدام سیاسی یا اداری مستقیم دولت علیه افراد یا گروه‌ها و...» (بوزان، ۱۳۷۸: ۶۱)

آنچه «باری بوزان» به آن اشاره می‌کند، تهدیدات معمول در دولت‌های دموکراتیک و نسبتاً معتدل است. حال اگر دولت حاکم بر یک کشور استبدادی باشد و با شیوه دیکتاتوری و خفقان با شهروندان کشورش رفتار نماید، در این صورت تهدیدات ناشی از استبداد رژیم حاکم چند برابر خواهد شد و آنگاه به یک آسیب

جدی برای آرامش شهروندان و امنیت به شمار خواهد رفت که پیامد آن خشونت سیاسی است «که به صورت حملات جمعی در درون یک اجتماع سیاسی علیه رژیم سیاسی، بازیگران آن- شامل گروه‌های سیاسی رقیب و صاحبان مناصب- یا سیاست‌های رژیم صورت می‌گیرد.» (تدرابرت گر، ۱۳۷۷: ۲۴) و بالاخره این‌که انواع و اشکال مختلف خشونت سیاسی؛ از «آشوب»، «توطئه» و «جنگ درون کشوری» و داخلی رخ خواهد داد (ر. ک: تدرابرت گر، ۱۳۷۷: ۳۱-۳۲) که هرکدام مخل امنیت و همگرایی ملی هستند.

باری بوزان، به نقل از «گالتونگ» برخی تهدیدات دولتی را تحت عنوان «خشونت ساختاری» یاد می‌کند که در آن، زیان وارد بر افراد، ناشی از فعالیت افراد دیگر نیست؛ بلکه حاصل عمل نیروهای ساختاری غیر شخصی است؛ اما قسمت عمده این امر هنوز هم از خشونت مستقیم ناشی می‌شود. سیاست آشکار دولت علیه گروه‌های خاص؛ مثل تصفیة برخی گروه‌ها. این نوع تهدید در کشورهای جهان سومی بیش از دیگران مصداق دارد.

(بوزان، ۱۳۷۸: ۶۲-۶۳). متأسفانه مردم افغانستان نمونه‌های بارزی از این نوع تهدیدات ضد امنیتی و ضد وحدت ملی را بارها تجربه نموده‌اند و در نتیجه عملاً دیده‌اند که چگونه ثبات و وحدت ملی قربانی خشونت ساختاری شده است!

بنابراین، استبداد داخلی؛ به خصوص بر علیه گروه و یا قوم خاص، آفتی است که موجب پیدایش نارضایتی شدید، خشونت سیاسی و در نهایت باعث تشدید عوامل تهدیدآفرین دیگر می‌شود. به گفته گیدنز، سازمان‌های چریکی اکثراً در شرایطی به وجود می‌آیند که یا استبداد سیاسی شدید، یا توزیع بسیار نابرابر ثروت (توسعه ناعادلانه و نابرابر) وجود دارد.

خشونت سیاسی به یک معنا روی دیگری استبداد است؛ زیرا گاه به سوء استفاده از قدرت نیز خشونت گفته می‌شود. خشونت سیاسی، آسیب‌رساندن به مخالفان سیاسی است. دایره خشونت سیاسی شامل محرومیت و ستم اجتماعی نیز می‌شود (ر.ک: میاح، ۱۳۸۲: ۵۰). البته وجه دیگر از آسیب‌های امنیتی ناشی از نهاد حکومت، مربوط به بی‌نظمی سیاسی است که در تلاش برای کنترل نهادهای حکومتی، کشمکش‌های خشونت‌آمیز بر سر کسب مشاغل و مناصب دولتی، تهدیدات جدی و مستمری در بخش‌هایی از جمعیت را باعث می‌گردد (ر.ک: بوزان، ۱۳۷۸: ۶۳).

اما در افغانستان فعلی برخی انواع تهدیدات با منشأ حکومت، به نحوی وجود دارد؛ به خصوص فساد اداری، رانت‌خواری و بی‌نظمی سیاسی که قابل کتمان نیست و این، خود، یک آسیب جدی برای تأمین ثبات و آرامش خواهد بود که تشدید و یا تداوم آن زنگ خطری است برای از سرگیری از هم‌گسیختگی و حتی جنگ‌های داخلی. به هر حال، یکی از مهم‌ترین عوامل آسیب‌های درونی امنیت داخلی و عامل گسست همدلی، استبداد داخلی است که هرگاه با بی‌عدالتی حاد و خفقان همراه شود، برای شهروندان، چندین برابر خطرناک‌تر و برای ثبات و یک‌پارچگی کشور، آسیب‌رسان‌تر از هر عاملی خواهد شد.

۳-۳. مافیا و سازمان‌های جنایی فراملی

کشت، تولید و حمل و نقل مواد افیونی، بستر شکل‌گیری عوامل و معضلات امنیتی

نمودار شماره ۲



را پدید می‌آورد. یکی از عوامل بی‌ثباتی و پدیده‌های ضد امنیتی که ملازم با مواد مخدر پدیدار می‌شود، رسوخ و آزادی عمل باندهای مافیایی و نفوذ اشراک و سازمان‌های جنایی و مافیایی در تار و پود یک کشور است؛ به گونه‌ای که آشکارا بر امنیت داخلی تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین، مافیای مواد مخدر که امروزه در افغانستان حضور بسیار پر حجم دارد، یکی از عوامل تهدیدکننده امنیت داخلی به شمار می‌آید.

همان‌گونه که اعتیاد به مواد مخدر برای فرد معتاد، مرگ خاموش محسوب

می‌گردد، نقل و انتقال و قاچاق آن، خطر امنیتی نه‌چندان خاموش برای یک کشور است. با تصریح بر این واقعیت گفته‌اند که: «مبارزه گروه‌های نخبه پر سر قدرت و پدیده‌هایی که کم‌تر قابل لمس‌اند؛ هم‌چون: نقل و انتقال مواد مخدر، معضلات دیگری را پیش می‌آورد که به گونه آشکار بر امنیت بسیاری از دولت‌ها تأثیر می‌گذارد» (سایق ۱۳۷۷: ۷۷).

پدیده دیگری که در انجام خشونت و تهدید، تقریباً هم‌زاد و هم‌سرشت با تروریسم می‌باشد، سازمان‌های جنایی فراملی است که همان هراس و تهدیدات تروریسم را به همراه دارند؛ جز آن‌که غالباً در اهداف‌شان از تروریسم قابل تمیز می‌باشند؛ زیرا عمده اهداف این‌گونه سازمان‌ها، همانند مافیا، تجاری و مادی است؛ در حالی که اهداف تروریست‌ها بیش‌تر جنبه سیاسی و آرمان‌های فرهنگی و یا نژادی دارد.

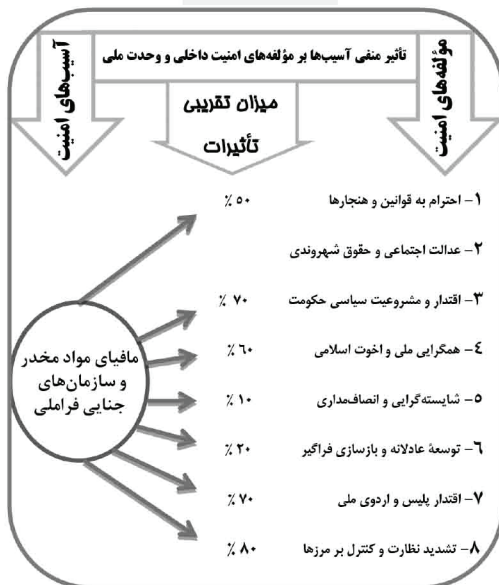
«سازمان‌های جنایی فراملی، معضل امنیتی جدی برای بسیاری کشورها به شمار می‌روند؛ زیرا این‌گونه سازمان‌های مافیایی باعث ایجاد و یا تقویت خشونت‌های داخلی نیز می‌شوند»

(افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۳۰ «تری تریف و دیگران»).

جنبه‌های تهدید ناشی از این‌گونه سازمان‌ها، گاهی به صورت نفوذ پولی از راه مداخله در فرایند انتخابات و یا از راه رشوه و غیره است که حتی می‌توانند یک دولت را ساقط کنند و گاهی نیز از راه کاربرد زور و نیروی نظامی است. روش دیگری نیز دارند که گسترش فساد در پیکره نظام اداری است که از این طریق، نظام حاکم را دچار بحران مشروعیت می‌سازد. البته در کشورهایی مانند افغانستان، دامن‌زدن به نزاع‌های قومی و یا گروهی نیز بر لیست سیاه روش‌های مقابله‌ای سازمان‌های جنایی با دولت و یا با قومیت و یا با ایده و فرهنگ خاص، افزوده می‌شود که از این نظر مستقیماً وحدت ملی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

به نقل از «پترلوپشا»، نفوذ (تی، سی، اس)ها در پیکره اداری و سازمانی دولت، با بسط بی‌عدالتی، ایجاد جریان نابرابر اقتصادی، از بین بردن انصاف در مقام عمل و به کارگیری شهروندان معمولی در راستای اهداف سازمانی، به تخریب بنیادهای جامعه و بروز نابسامانی در بلندمدت کمک می‌کنند و این، خطرناک‌ترین اقدامی است که می‌تواند امنیت واقعی انسان معاصر را به مخاطره افکند (ر.ک: افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۳۴).

نمودار شماره ۳



و نهایتاً این‌که مافیا و سازمان‌های جنایی فراملی به تفرقه و خشونت‌های داخلی دامن می‌زنند. تجارب تاریخی حکایت از وجود ارتباط وثیق و معنادار، بین میزان خشونت در یک جامعه و فعالیت غیر قانونی این‌گونه سازمان‌ها دارد. جنایت‌هایی که برای حفظ قلمرو و یا افزایش مشتریان‌شان مرتکب می‌شوند و یا از سوی افراد تحت امرشان صورت می‌گیرد. خلاصه

آن که قربانی اصلی این خشونت‌ها مردم هستند.

پس وجود این‌گونه سازمان‌ها نیز تهدیدی جدی برای امنیت داخلی و همبستگی ملی است و آسیبی است که از درون مرزهای جامعه آن را تهدید می‌کند.

۳-۴. تروریسم

ترور در لغت به معنای ترس و وحشت‌افکنی است. در سیاست به عمل حکومت یا گروه‌هایی اطلاق می‌شود که برای حفظ قدرت و یا مبارزه با حکومت، با اعمال و ابزار خاص تولید وحشت دسته‌جمعی می‌کنند (ر.ک: میاح، ۱۳۸۲: ۲۹؛ علوی‌فر، ۱۳۸۵: ۸۱). بر خلاف باور عموم، تروریسم پدیده نوین نبوده؛ بلکه از عهد قدیم نیز مورد استفاده سیاسی قرار می‌گرفته است. بر خلاف تبلیغات رسانه‌ای غرب، تروریسم یک پدیده غربی است. واژه تروریسم ریشه در انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه دارد که افراد زیادی از اشراف و شهروندان عادی به وسیله مقامات سیاسی فرانسه تحت پیگرد قرار گرفته و به «گیوتین» سپرده می‌شدند که نوعی وسیله ابداعی فرانسوی‌ها برای کشتار وحشیانه بود. از آن زمان تا کنون، ترور به معنای استفاده از خشونت به منظور ارعاب، از طرف حکومت‌ها، در مقیاس وسیعی به کار برده شده است؛ پس تروریسم تهدید یا استفاده از خشونت است که برای رسیدن به مقاصد سیاسی، از سوی گروه‌هایی که دارای قدرت رسمی سیاسی نیستند، به کار می‌رود.

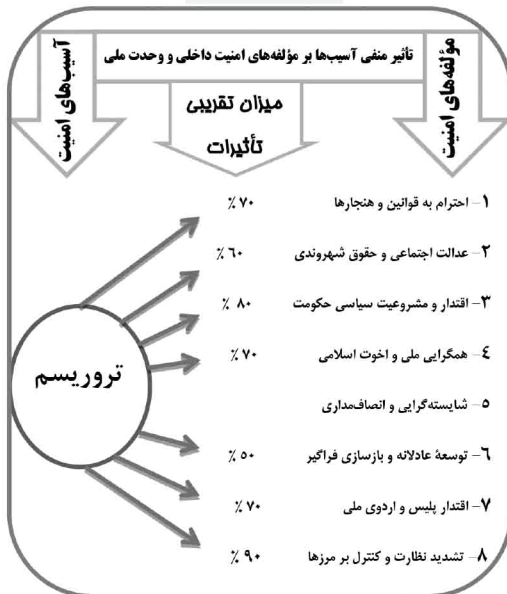
تروریسم در اشکال مختلف خود در صورتی که درون جامعه اشاعه یابد، جو ناامنی را دامن زده و از توسعه و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و امور عام‌المنفعه و بلندمدت جلوگیری نموده و ممکن است کار به جایی برسد که آزادی تردد در خیابان‌ها را نیز تحت الشعاع قرار دهد (ر.ک: علوی‌فر، ۱۳۸۵: ۸۱). این در حالی است که تهدیدات امنیتی تروریسم نسبت به کشورهای جهان سومی مضاعف و دوسویه است.

- نخست؛ گروه‌های تروریستی تهدید جدی علیه امنیت ملی و داخلی کشورهای جهان سومی است.

- ثانیاً وجود جریان‌های تروریستی موجب در معرض تهدید واقع شدن کشورهای جهان - سومی از سوی قدرت‌های جهانی می‌شود که اغلب به بهانه تعقیب تروریست‌ها و یا به اتهام حمایت از تروریسم، کشورها را تهدید می‌کنند (ربیعی، ۱۳۸۴: ۱۷۶-۱۷۷).

اثر ترور بر ابعاد مختلف امنیت، بدین صورت است که پس از انجام خشونت علیه برخی احزاب و گروه‌های برجسته سیاسی و یا اقتصادی و یا قومی و مذهبی، به طور طبیعی نامنی در ابعاد مختلف، ایجاد می‌شود. در چنین شرایطی، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی کاهش یافته و میزان عقب‌ماندگی اقتصادی رشد می‌یابد. از طرف دیگر، ممکن است گروه‌های تروریستی، برای به رخ کشاندن قدرت‌شان از سویی و برملا کردن ضعف دولت مرکزی از سوی دیگر، به ترورهای کور و کشتارهای جمعی و حمله به مراکز پرجمعیت رو آورند که این خود بارزترین وجه نامنی در ابعاد امنیت اجتماعی و داخلی و به چالش کشیده شده وحدت ملی را عملاً باعث می‌گردد؛ به خصوص آن‌که گاهی سر از جنگ‌های داخلی نیز در می‌آورد (ر.ک: علوی فر، ۱۳۸۵: ۹۲-۹۳).

نمودار شماره ۴



۳-۵. فقر و توسعه نیافتگی

تأثیرات منفی فقر اقتصادی و عقب‌افتادگی عمومی کشور، بر امنیت داخلی این‌گونه خواهد بود که: نخست باعث می‌گردد نیازهای شهروندان برآورده نگردد؛ از آن جهت که بشر برای تداوم زندگی خویش نیازمند رفع پاره‌ای از نیازها است، چه نیازهایی که جزو ضروریات اولیه؛ مانند آب، غذا، مسکن و پوشاک باشد و یا ضروریات

ثانویه؛ مانند درمان و تشکیل خانواده و یا ضروریات رفاه اجتماعی؛ مانند تحصیل، اشتغال و غیره. فقر و عقب‌ماندگی حاد کشور، می‌تواند در راه فراهم‌ساختن این ضروریات موانعی جدی ایجاد کند. در چنین وضعی که دولت فقیر در برآورده‌ساختن ضروریات زندگی اجتماعی شهروندان با مشکلاتی جدی و در برخی مواقع حل‌ناشدنی روبه‌رو خواهد شد، امکان بروز نارضایتی‌ها بلکه شورش‌های وسیع اجتماعی و سیاسی و یا جنگ‌ها و نزاع‌های قبیله‌ای و گروهی و یا ناامنی‌های اجتماعی، ارتکاب جرائم فردی؛ نظیر سرقت، قتل و مزاحمت‌های اجتماعی و اخلاقی، به شدت افزایش خواهد یافت. در نتیجه ثبات و آرامش از شهروندان سلب شده و کشور در سراشیبی بحران امنیت داخلی قرار می‌گیرد.

علاوه بر این، فقر مالی باعث پایین‌ماندن سطح سواد و آگاهی و به تعبیری، سبب فقر فرهنگی نیز می‌شود، که این مسأله تشدید و گسترش پیامدهای منفی فقر بر اکثر مؤلفه‌های امنیت‌ساز را نیز موجب می‌گردد؛ از این رو، توسعه‌نیافتگی، خود، منبع بسیاری از تهدیدهای دیگر؛ هم‌چون: بی‌ثباتی سیاسی، دشواری‌های اجتماعی، تشدید اختلاف و درگیری‌های قومی و مذهبی و جز این‌هاست؛ لذا به گفته برخی نویسندگان، توسعه اقتصادی و سیاسی، خود به

خود، بسیاری از مسائل را حل می‌کند و سرچشمه اصلی انسجام ملی است (ر. ک: روشن‌دل، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

این مسأله شبیه آن چیزی است که در گفتمان ایجابی امنیت گفته می‌شود و آن این‌که؛ امنیت یک پدیده صرفاً سخت‌افزاری نیست؛ بلکه جنبه‌های نرم‌افزاری قوی در آن نهفته است. بر اساس برخی باورها، در یک جامعه مدرن و متمدن، امنیت، سخت‌افزاری نیست؛ گرچه ممکن است آن را در بر

نمودار شماره ۵

بنیاد اندیشه



گیرد. امنیت نیروی نظامی نیست؛ هرچند ممکن است آن را شامل شود و امنیت، فعالیت سستی نیست؛ اگر چه ممکن است آن را داشته باشد. امنیت در توسعه است و بدون توسعه هیچ‌گونه امنیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. برخی حتی گفته‌اند که ملتی در حال توسعه‌ای که در واقع توسعه ندارد، نمی‌تواند امن باقی بماند. به این دلیل مهم که شهروندان آن، قادر به کنارگذاشتن طبیعت انسانی خود نیستند که البته مهم‌ترین ویژگی این طبیعت دنبال‌کردن نیازمندی‌هایی است که به آن اشاره شد.

پس دو پدیده «امنیت» و «توسعه» در همه ابعاد می‌توانند در ارتباط متقابل با یکدیگر قرار گیرند؛ مثلاً: امنیت سیاسی می‌تواند از یک سو به امنیت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کمک کند و از سویی می‌تواند جریان توسعه اقتصادی و اجتماعی را نیز سرعت بخشد و برعکس. (مهری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۶۴ - ۱۶۳: ۱۶۶ با کمی تصرف).

منابع اقتصادی به عنوان یکی از عوامل شکل‌دهنده قدرت مطرح است. به همین دلیل، تقویت آن‌ها به عنوان یک سیاست امنیتی مد نظر دولت‌مردان قرار دارد و در واقع تحولات عمده در قرن نوزدهم که حکایت از تلاش قدرت‌های متوسط و بزرگ برای کشورگشایی دارد، نشان می‌دهد که الگوهای امنیتی قرن نوزدهم در ذیل ملاحظات اقتصادی تعریف و اجرا شده‌اند. البته تحولات قرن بیستم این ارتباط را تعدیل نمود و با توقف سیاست‌های استعماری به میزان زیادی از رونق افتاد. در عوض سرمایه، نیروی کار، فناوری و اطلاعات جایگزین عامل زمین در مباحث اقتصادی شد؛ ولی اصل ارتباط بیان‌شده بین اقتصاد و امنیت ملی هم‌چنان وجود دارد؛ با این تفاوت که شکل و موضوع آن به شدت تغییر یافته است (ر. ک: ربیعی، ۱۳۸۴: ۲۴۲).

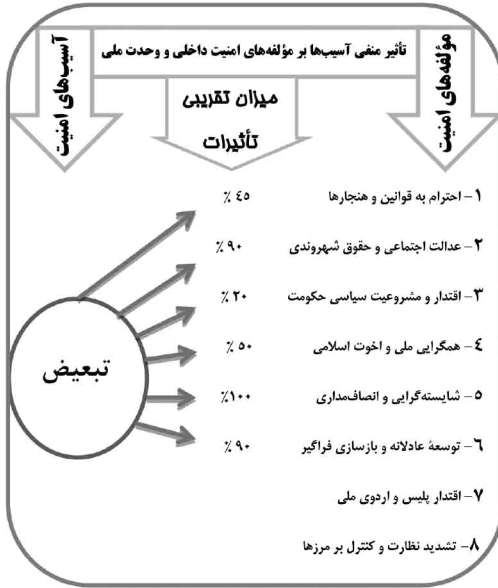
از سوی دیگر، عنصر فقر و توسعه‌نیافتگی باعث آفت دیگری به نام نزاع‌های طایفه‌ای نیز می‌شود که خود آسیب جدی برای امنیت و وحدت ملی است؛ چنان‌که گفته‌اند: «برخوردهای طایفه‌ای مبتنی بر قرابت‌های قومی، فرقه‌ای، یا قبیله‌ای، یکی از ویژگی‌های اساسی و بارز جوامع جهان سومی به شمار می‌آیند؛ اما این نزاع‌ها غالباً نشانه رقابت بر سر منابع کمیاب

در اقتصادهای توسعه‌نیافته است (سابق، ۱۳۷۷: ۷۱). بدون تردید، این گونه نزاع‌ها و تضادها، دارای هویت، آثار و پیامدهای امنیتی هستند؛ زیرا بر اساس رهیافت اثبات‌گرایی نوین، که معتقدند مسائل امنیتی جوامع را نه تنها جنگ بلکه مطلق «تضادها» و «تعارضات» شکل می‌دهد که مفهوم وسیع‌تر از جنگ بوده و آن را نیز در بر می‌گیرد. بر این اساس، «تهدید» از درون تضادها- تعارض‌هایی که در سطوح و ابعاد مختلف حیات اجتماعی- سیاسی رخ می‌دهند، پدید آمده و لذا با طیف متنوع و وسیعی از تهدیدات مواجه هستیم (افتخاری، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۸) که البته این‌گونه تعارض و تضادها، بین افراد یا گروه‌ها و طوایف یک کشور، جنبه امنیت داخلی داشته و به آسیب‌های امنیتی برای کشور بدل می‌گردد.

۳-۶. تبعیض

تبعیض و بی‌توجهی به عدالت اجتماعی در توزیع عادلانه نقش‌ها و فرصت‌ها، چالش مهم فراروی وحدت و امنیت ملی است. اعمال تبعیض موجبات محروم شدن یک عده از شهروندان در بهره‌برداری از امکانات، ثروت و عایدات ملی را به همراه دارد. باب شدن آن در جامعه، یکی از آسیب‌ها و عوامل مهم ناامنی‌های داخلی است. محرومیت‌های ناشی از اعمال تبعیض، باعث نارضایتی و در نهایت علت سلب امنیت به معنای ایجابی آن می‌شود. مطالعات اجتماعی نشان می‌دهد که احساس نارضایتی از وضع موجود، یکی از عوامل روی آوردن افراد و یا گروه‌ها، به اقدامات خشونت‌آمیز محسوب می‌گردد، تا جایی که گفته می‌شود: «نارضایتی حاصل از ادراک محرومیت نسبی، شرط اساسی انگیزاننده مشارکت‌کنندگان در خشونت جمعی است» (رابرت گر، ۱۳۷۷: ۳۳-۳۵).

عدالت‌ورزی در توزیع نقش‌ها، فرصت‌ها و ثروت ملی، ریشه و پایه ثبات و امنیت پایدار در یک کشور است که بر اساس آن، دستیابی همه انسان‌ها به موقعیت‌ها و شرایط عادلانه مورد توجه قرار دارد. ثبات و دوام امنیت ملی نیز در پیوند با عدم تبعیض تعریف می‌شود؛ به همین تناسب گفته می‌شود امنیت ملی پایدار عبارت است از: تعقیب ایمنی از طریق سیاست‌گذاری مؤثر؛ به قسمی که نتایج آن به چند گزینه اساسی منتهی گردد: پاس‌داشت حقوق نسل‌های



آینده، تولید مازاد و توزیع عادلانه آن در جامعه، تأمین سلامت محیط زیست و توزیع عادلانه فرصت‌ها، بدون توجه به تعلقات قومی، نژادی، دینی، مذهبی، جنسیتی و غیره (ربیعی، ۱۳۸۴: ۱۷۸).

مورد اخیر از جمله چالش‌های اساسی فراروی دولت‌ها، در تأمین ثبات سیاسی و امنیت است؛ به گونه‌ای که بدون این پیش‌شرط، دستیابی به امنیت ملی و عادلانه عایدات و ثروت ملی، سبب رضایت‌مندی عمومی و باعث احساس

هویت و کرامت در شهروندان می‌گردد که وجود این حس، در تأمین امنیت، نقش مؤثر دارد. فقدان این عنصر، موجبات احساس بی‌هویتی و سرخوردگی را فراهم آورده و باعث ناامنی روانی شهروندان و موجب احساس گسست پیوند اجتماعی می‌شود که در نهایت در اثر باز شدن فزاینده گسل‌ها و خطوط اجتماعی - طبقاتی، امنیت داخلی به خطر افتاده و مؤلفه‌های آن تضعیف و بی‌خاصیت خواهد شد.

یکی از خطرناک‌ترین اشکال تبعیض، که در مقوله توسعه‌نیافتگی و یا توسعه ناعادلانه و نابرابر نیز مطرح است، اعمال تبعیض در زمینه توزیع نقش‌ها و اعطای فرصت‌های برابر، برای نخبگان اقلیت‌ها است؛ زیرا چنان‌که گفته‌اند، یکی از خصلت‌های اساسی نخبگان سیاسی، فکری و قومی، احساس ایفای نقش تعیین‌کننده در فرایندهای زندگی اجتماعی و سیاسی است. چنانچه نخبگان احساس نمایند که به ایفای نقشی کامیاب نشده‌اند، دچار احساس نارضایتی می‌گردند و خیلی زود ریشه ناکامی را جست‌وجو نموده و به مقابله با آن می‌پردازند (ر.ک: قمری، ۱۳۸۴: ۴۲).

حال اگر این احساس ناکامی در نخبگان سیاسی، ریشه در تبعیضی داشته باشد که از جانب حاکمان و یا اقوام دیگر روا داشته شده باشد، معلوم نیست چه آشوب و بلوایی برپا گردد که شعله‌های آتش آن، امنیت و همبستگی ملی بلکه همه هست و بود یک ملت و کشوری را به کامش فرو خواهد برد. برخی نویسندگان، در بیان این نکته اجتماعی گفته‌اند: «احساس حقارت یا خوار خویشی در میان رهبران قومی، ممکن است واکنش‌های انتقامی و جبرانی به شکل و شیوه‌های نه‌چندان مسالمت‌جویانه، بلکه پرخاشگرانه را به دنبال داشته باشد» (مقصودی، ۱۳۷۸: ش ۳۳ و ۳۲/۱۳۵).

نتیجه‌گیری

گرچه بیش‌ترین تکیه و تأکید این تحقیق بر مؤلفه‌ها و آسیب‌های امنیت داخلی بود؛ ولی از لوازم منطقی بررسی وضعیت مؤلفه‌های درونی امنیت و مطالعات آسیب‌شناسی آن در افغانستان، علاوه بر فراهم‌شدن بستر نظری پاس‌داشت از مؤلفه‌های امنیت و گریز از آسیب‌های آن، نمایان‌شدن راه‌های دستیابی به دو مقصد متعالی و راهبردی تأمین امنیت و وحدت ملی در یک کشور و جامعه است؛ زیرا امنیت داخلی هم مایه رفاه و پیشرفت و هم عامل تقویت‌کننده فرایند همگرایی ملی است؛ چنان‌که آسیب‌های امنیت داخلی، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، جزو آسیب‌های وحدت ملی نیز محسوب می‌شود؛ زیرا در شرایط ناامنی با منشأ داخلی، روند واگرایی و دشمنی حاکم می‌گردد؛ بلکه ناامنی‌ها همزاد با واگرایی، نفرت و خشونت بوده و یکی از آثار و لوازم لاینفک بی‌ثباتی درونی، تشدید اختلافات و بدبینی‌های اجتماعی است.

در این پژوهش به دست آمد که پیوند معنادار میان وحدت ملی و مؤلفه‌های امنیت داخلی برقرار است؛ به گونه‌ای که با توجه به روند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دو سویه میان این دو متغیر مورد بحث، به دست آمد که تقویت مؤلفه‌های امنیت داخلی موجب تحکیم و توسعه وحدت ملی بوده و همگرایی و همبستگی ملی تا حد زیادی باعث تقویت امنیت داخلی خواهد شد؛ گرچه تأثیرات مثبت عناصر امنیت داخلی بر وحدت ملی بیش‌تر است. یکی

از آفت‌های اصلی امنیت داخلی و حتی وحدت ملی در کشورهای چندقومی جهان سومی، آسیب‌های امنیت داخلی است. در خصوص افغانستان شش محور از آسیب‌های کلیدی مورد اشاره قرار گرفت.

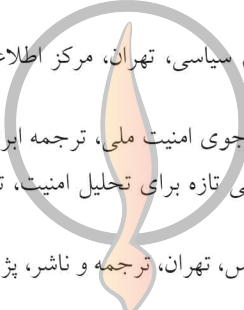
بحران ناشی از اختلافات و امنیت داخلی در افغانستان، تک‌عاملی نیست؛ بلکه عوامل و گزاره‌های متعددی در تشدید و تداوم آن نقش دارند، که در این پژوهش در قالب «آسیب‌های امنیت داخلی»، مورد اشاره قرار گرفت. امنیت داخلی افغانستان، هم به لحاظ مؤلفه‌های امنیت‌ساز، دچار ضعف و ورشکستگی است و هم به لحاظ آسیب‌ها و نقیصه‌های امنیت‌سوز و اختلاف‌آفرین، دچار اشکالات و گرفتاری‌های عدیده و عمیق است. ریشه بسیاری از منازعات و گرفتاری‌های امنیتی، عقب‌ماندگی‌ها و بی‌ثباتی‌های موجود در این کشور، نیز به همین ضعف‌ها و کاستی‌ها بازگشت دارند؛ گرچه تأکید بر این مسأله هرگز به معنای انکار نقش تخریبی سایر عوامل اختلاف و بی‌ثباتی در افغانستان نیست؛ به خصوص نقش بسیار منفی و مؤثر عوامل برون‌مرزی ناامنی‌ها و تشدید واگرایی‌ها که ناشی از دخالت‌های مستقیم و یا غیر مستقیم عناصر بیگانه و کنش‌گران فرامرزی است.

به هر تقدیر، فقدان و یا مخدوش شدن و مغفول ماندن هریک از مؤلفه‌های امنیت داخلی، تأثیرات منفی را در جهت سلب امنیت و گسست انسجام اجتماعی و وحدت ملی در پی خواهد داشت؛ چنان‌که تقویت و توجه به آن‌ها، گام ارزش‌مند در راستای ایجاد، تقویت و استحکام امنیت داخلی و وحدت ملی در کشور خواهد بود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، ج ۱۳، بیروت، دارالصادر، چاپ سوم.
۴. احمدی، حمید، (۱۳۸۵)، دموکراسی انجمنی و ثبات سیاسی در جوامع ناهمگون، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

۵. اخوان کاظمی، بهرام، (۱۳۸۵)، امنیت در نظام سیاسی اسلام، بی جا، کانون اندیشه جوان، چاپ اول.
۶. اسپریگنز، توماس، (۱۳۷۰)، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم.
۷. استیرن، فرانسوا، (۱۳۸۱)، خشونت و قدرت، ترجمه بهنام جعفری، تهران، وزارت خارجه، چاپ اول.
۸. اسمیت، آنتونی، (۱۳۷۷)، «منابع قومی ناسیونالیزم» فصلنامه مطالعات راهبردی، دفتر ترجمه، پیش شماره اول.
۹. افتخاری، اصغر، (۱۳۸۱)، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، (گرد آوری و ترجمه) تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۱۰. افتخاری، اصغر، و نصری، قدیر، (۱۳۸۳)، روش و نظریه در امنیت پژوهی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۱۱. امیر احمدیان، بهرام، (۱۳۷۱)، «سیاست‌های ملی و توسعه نابرابر مناطق در ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۶۶ - ۶۵.
۱۲. آقابخشی، علی‌اکبر، (۱۳۷۶)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی، چاپ اول.
۱۳. برژنیسکی، زیگنویون، (۱۳۶۹)، در جست‌وجوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم خلیلی، تهران، سفیر.
۱۴. بوزان، باری و همکاران، (۱۳۹۲)، چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
۱۵. بوزان، باری، (۱۳۷۸)، مردم، دولت‌ها و هراس، تهران، ترجمه و ناشر، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۱۶. تافلر، آلرین، (۱۳۶۴)، ورق‌های آینده، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، البرز.
۱۷. تد، رابرت گر، (۱۳۷۷)، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی، تهران، مطالعات راهبردی، چاپ اول.
۱۸. تهامی، سید مجتبی، (۱۳۸۶)، ابعاد اجتماعی و فرهنگی امنیت ملی، تهران، نشر اجا، چاپ اول.
۱۹. تیمورخانف، ل، (۱۳۷۲)، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم، اسماعیلیان، چاپ اول.
۲۰. جهان بزرگی، احمد، (۱۳۸۸)، امنیت در نظام سیاسی اسلام، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، چاپ اول.
۲۱. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۸۳)، لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۳، تهران، نشر دانشگاه تهران، چاپ اول.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، مصحح: صفوان عدنان داودی، بیروت دار العلم، چاپ اول.
۲۳. ربیعی، علی، (۱۳۸۴)، مطالعات امنیت ملی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، چاپ سوم.
۲۴. روشندل، جلیل، (۱۳۸۵)، امنیت ملی و نظام بین‌الملل، تهران، سمت، چاپ چهارم.
۲۵. سایق، یزید، (۱۳۷۷)، امنیت در کشورهای در حال توسعه، ترجمه، مصطفی ایمانی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۲۶. صدوق، شیخ محمد بن بابویه، (۱۳۶۲)، الخصال، ج ۱، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.



۲۷. علامه طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۲، ترجمه سید محمد باقر موسوی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
۲۸. علوی فر، ناصر، (۱۳۸۵)، راه کارهای تأمین و توسعه امنیت، تهران، نشر جهانگیر، چاپ اول.
۲۹. عمید زنجانی، عباس علی، (بی تا)، فقه سیاسی، ج ۲ و ۳، (نرم افزار جامع فقه اهل بیت؟).
۳۰. غرjestانی، محمدعیسی، (۱۳۷۲)، کله منارها در افغانستان، تهیه و تنظیم عزیزالله رحیمی، قم، اسماعیلیان، چاپ اول.
۳۱. فرهنگ، میرمحمد صدیق، (۱۳۸۸)، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، (چاپ عرفان)، نوبت بیستم (چهارم این ناشر).
۳۲. قمری، داریوش، (۱۳۸۴)، همبستگی ملی در ایران، (مؤسسه مطالعات ملی) تهران، تمدن ایرانی، چاپ اول.
۳۳. کاتب هزاره، فیض محمد، (۱۳۷۲)، سراج التواریخ، ج ۳، قم، ارگان نشراتی سید جمال.
۳۴. کاشمیری، سید مهدی، (۱۳۸۸)، دولت اسلامی و امنیت، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان، چاپ اول.
۳۵. کراهمان، الکه، (۱۳۸۷)، تهدیدات و بازیگران جدید، ترجمه گروهی، تهران، مطالعات راهبردی.
۳۶. گروه مطالعاتی دانشکده امنیت ملی، (۱۳۸۸)، تهدید نرم و راهبردهای مقابله، بی جا.
۳۷. گلزاری، م، با همکاری گروه تألیف، تحقیق و ترجمه «میرگن»، (بی تا) یادداشت های قندهار، (هزاره ها در نامه ها و مکاتبات اخبارنویسان بریتانیایی)، ترجمه ع. محمدی، بی جا: انتشارات صبح امید، چاپ اول.
۳۸. لیست، سیمور مارتین و همکاران، ۱۳۸۳، دایره المعارف دموکراسی، ج ۱ و ج ۲، ترجمه کامران فانی و همکاران، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت خارجه، چاپ اول.
۳۹. مجلسی، علامه محمدباقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج ۷۴، (۴۲ جلدی) تهران، اسلامیه، چاپ مکرر.
۴۰. مقصودی، مجتبی، (۱۳۷۸)، «نخبگان، قومیت ها و خشونت های قومی»، مجله علمی - پژوهشی دانشنامه، شماره ۳۳ - ۳۲.
۴۱. موسوی، سید عسکر، (۱۳۸۷)، هزاره های افغانستان «تاریخ، فرهنگ، اقتصاد، سیاست»، ترجمه اسدالله شفايي، قم، اشک یاس، چاپ دوم.
۴۲. مهری، عباس، «بررسی مفهوم امنیت ملی و تأثیر آن در توسعه پایدار»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۴ - ۱۶۳.
۴۳. میاح، عبدالرحمن و جمالزاده، ناصر، (۱۳۸۲)، اصطلاحات سیاسی، قم، پارسایان، چاپ اول.